

نقش آموزش در جنبش اجتماعی طبقه کارگر

بهرام دزکی

آگاهی و پیکار اجتماعی طبقه کارگر در صحنه مبارزاتی طبقه کارگر علیه سرمایه در واقع مکمل یکدیگرند و هیچ یک بدون دیگری کامل نیست و فقط چون در هم آمیزند یکدیگر را تکامل می بخشند. به سخن دیگر، مبارزه کارگری عمل آگاهانه علیه سرمایه است؛ عمل صرف و یا برخورد نظری صرف نیست. از آنجا که طبقه کارگر برای بالا بردن دستمزد، لغو اضافه کاری و در نهایت نفی مناسبات سرمایه داری که منشاء همه این بدبختی ها و سیه روزی هاست مبارزه می کند، تغییر این مناسبات ضروری است و همچنین فرهنگ کاذبی که فقر و فلاکت و استثمار انسان را توجیه می کند، بایستی تغییر کند. تغییر جهانی که ارزش انسان را تا حد کالا پایین آورده است منوط به فعالیت آگاهانه علیه این مناسبات است، مناسباتی که در آن بخش عظیمی از جامعه مجبور است برای امرار معاش خود نیروی کارش را به مثابه کالای ویژه ای که ارزش افزایی می کند بفروشد و صاحب سرمایه نیز به خاطر همین ویژگی حیات بخش و ارزش افزایی این کالا آن را می خرد تا آن طور که منافعش ایجاب می کند آن را به کار گیرد و تولید ارزش اضافی کند، و با تولید ارزش اضافی و انباشت مجدد سلطه اش را بر طبقه کارگر افزون و افزون تر کند.

طبقه کارگر برای مبارزه با سیستمی که هستی اش در گرو بهره کشی از کارگران مزدی است، سیستمی که دستمزدها را پایین می آورد، اضافه کاری را اجباری می کند و برای آنکه آسان تر از نیروی کار ارزان ارزش اضافی چندین برابر را انباشت کند، کارگران رسمی را اخراج و کارگران قراردادی، پیمانی، سفید امضاء استخدام می کند، مجبور است آگاهی و شناخت اش را بالا ببرد. برای مبارزه با کمی دستمزد، کارگرانی که از جان خود مایه می گذارند و با کمترین مواد غذایی خود را سرپا نگه می دارند تا کار فردا را شروع کنند، نیاز به آگاهی و شناخت معضلاتی

دارند که در حین مبارزه با آن ها روبرو می‌شوند. کارگران برای مبارزه با سیستمی که درون مایه و هدفش تولید ارزش اضافی است ضرورت آگاهی و شناخت را با گوشت و پوست خود لمس می‌کنند. آموختن و شناخت راز و رمز سیستمی که او را واداشته که داوطلبانه خواستار اضافه کاری شود ضرورتی است که سیستم سرمایه‌داری به او تحمیل کرده است که راهی جز مبارزه با آن ندارد. جنبش اجتماعی طبقه کارگر در هر گام از مبارزه‌اش برای بالا بردن دستمزد، لغو اضافه کاری، مبارزه با اخراج، ربط این ها با سیاست و ایجاد تشکل ضد سرمایه‌داری خود نیاز به آگاهی دارد که بی توجهی به آن در جا زدن مبارزات کارگران را در پی خواهد داشت. در حالی که مبارزات کارگران به طور بالفعل اما جدا از هم و بدون ارتباط با یکدیگر ادامه داشته و دارد، متشکل کردن مبارزات پراکنده یکی از نیازهای مبرم طبقه کارگر است که رسیدن به این مهم مستلزم شناخت نیازها و راهکارهای متشکل شدن علیه سرمایه است.

تهیه کتابها و جزوه‌های آموزشی در راستای مبارزات کارگری

در نتیجه حاکمیت استبداد سرمایه و اختناق، آگاهی و شناخت طبقاتی کارگران بسیار پایین است، و بی دلیل نیست که کارگران با آن که در دهه پنجاه حضور چشمگیری در عرصه مبارزه کار علیه سرمایه داشتند و حتی مبارزات خارج از محدوده بود که اولین زنگ خطر را برای رژیم سلطنتی به صدا درآورد، اما در سال ۵۷ حضور آگاهانه طبقه کارگر به مثابه یک طبقه در تقابل با سرمایه دیده نمی‌شود؛ یعنی جنبش کارگری به عنوان یک جنبش اجتماعی که قلب و مغزش به مثابه یک تن واحد در ارتباط ارگانیک با هم باشند حضور نداشت. به خاطر همین عدم رابطه ارگانیک، طبقه کارگر که حرف اول را در اعتراضات کارگری خارج از محدوده زده بود و حرف آخر را هم با بستن شیرهای نفت زد. سرش بی کلاه ماندو در واقع جاده صاف کن قدرت گیری طبقات دیگر شد.

نگرش‌هایی هم که در قالب کتابها و جزوه‌ها به خورد طبقه کارگر داده می‌شد، هرچند اسم طبقه کارگر را یدک می‌کشیدند و از آن مایه می‌گذاشتند اما در واقع نگرش‌های غیرکارگری

بودند که تحلیل‌هایی را ارائه می‌دادند که نشأت گرفته از منافع غیرکارگری بودند و آنچه را که عنوان می‌کردند با تحلیل‌های مارکس هم منافات داشت. مارکس به عنوان یک کارگر پیشرو و آگاه طبقه کارگر صرفاً با ارائه تفسیر و تحلیل جامعه سرمایه‌داری را رازگشایی نمی‌کرد. او صرفاً به تفسیر بسنده نمی‌کرد بلکه تغییر جامعه را نیز مورد نظر داشت. به همین خاطر هم بود که خود فعالانه در مبارزات کارگری شرکت می‌جست و بخشی از دیدگاه‌های نظری‌اش در کشاکش تقابل با سرمایه شکل گرفت.

در حالی که گروه و سازمان‌هایی که سنگ طبقه کارگر را به سینه می‌زدند و هر کدام «منجی» خاصی را برای طبقه کارگر علم می‌کردند (استالین، مائو و ...)، همگی زیر پرچم گل و گشاد مبارزه با امپریالیسم (سرمایه‌داری وابسته) مدافع بورژوازی ملی بودند و آنچه از زیر ضرب مبارزه طبقه کارگر خارج می‌شد مبارزه با سرمایه‌داری بود.

طبیعی است که از چنین نگرش‌هایی که نشأت گرفته از منابع غیرکارگری بود انتظار پرداختن به رابطه کار و سرمایه و ارزش اضافی غیرممکن بود. آنچه از گروه‌ها و فرقه‌ها انتشار می‌یافت عمده‌اً ملغمه‌ای از درک‌های بورژوایی و پوپولیستی بود.

اصولاً نگرش حاکم بر این گروه‌ها این بود و هست که طبقه کارگر توانایی درک مسایل سیاسی را ندارد، و این روشنفکران و یا انقلابیون حرفه‌ای هستند که توانایی و صلاحیت پرداختن به مسایل سیاسی را دارند. به زعم آنان طبقه کارگر حوزه کارش مبارزات اقتصادی در شکل‌های سندیکایی است نه مسایل سیاسی. پرداختن به مسایل گروهی و دیگر مسایل غیرکارگری از همین منظر یعنی از منظر معضلاتی که کارگران با آن درگیر هستند، هم آموزشی است برای کارگران و هم برخورد با دیدگاه‌های غیرکارگری است.

گسترش نگرش‌های غیرپرولتری که هیچ سنخیتی با طبقه کارگر ندارد، صرفاً محدود به یک کشور نیست بلکه جهانی است و از بعد از انترناسیونال اول، جنبش اجتماعی طبقه کارگر جولانگاه دیدگاه‌های رفرمیستی بوده و هست. این روش تا زمانی که طبقه کارگر از آموزش‌های

کارگری و طبقاتی خود بی‌بهره است زمینه مناسبی برای پرورش نگرش‌های غیرکارگری خواهد بود. کتاب‌هایی که برای آموزش کارگران نوشته می‌شد به مسایلی می‌پرداخت که مسئله طبقه کارگر نبود. نوشتن انواع و اقسام کتاب درباره امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته به نوعی خاک پاشیدن در چشم طبقه کارگر بود تا تبعیت از سرمایه را که هر روز کارگر با آن درگیر بود نبیند. به جای آن که به تضاد کار و سرمایه پرداخته شود به شرح و اوصاف درباره تضاد خلق امپریالیسم پرداخته می‌شد و درباره فلان منجی طبقه کارگر که تجسم عینی نظریه «ناب» به حساب می‌آمد قلم‌فرسایی می‌شد.^۱

به همین خاطر است که بسیاری از کارگران از نبود کتاب مناسب برای آموزش و نوشته‌هایی در رابطه با موضوع‌هایی چون قانون کار، اخراج، قراردادهای موقت کار و ... صحبت می‌کنند. در گذشته، نگرشی که منافع خاص خود را دنبال می‌کرد کتاب‌هایی برای جذب کارگران می‌نوشت که در حال حاضر به درستی از طرف کارگران پیشرو رد می‌شوند. لذا ست که کارگران از کارگران پیشرو می‌خواهند به این مهم بپردازند.

از سوی دیگر، در حالی که مبارزات کارگری علیه سرمایه به طور گسترده اما متأسفانه پراکنده، از کارگران معادن گرفته تا اعتراض معلمان و پرستاران، به انحای مختلف از قبیل تجمع جلوی ادارات دولتی، راه‌بندان و... وجود دارد، امروزه چیزی که کمبودش نمایان است متشکل نبودن کارگران است. و این واقعیتی است که صاحبان سرمایه و دولت حامی آنان با سرکوب جنبش کارگری و ایجاد جو خفقان به مانع بزرگ و اصلی تشکل تبدیل شده اند. اما

^۱ در سال ۵۸ کارگران سوله‌سازی فسان در کیلومتر ۸/۵ جاده مخصوص کرج که عمده سرمایه‌گذاران آن فرانسویان بودند، چندین ماه در مقابل تعطیلی کارخانه مبارزه کردند و چند ماه کارگران خود کارخانه را اداره کردند. اما بالاخره با توسل به زور حاکمان سرمایه کارخانه را تعطیل و کارگران را بازخرید کردند. در همان موقعی که کارگران فسان به مقابله با سرمایه‌داران برخاسته بودند. بسیاری از گروه‌های مدعی طرفدار طبقه کارگر، کارگران را به مبارزات ضد امپریالیستی دعوت می‌کردند. زیرهای و هوی مبارزه با امپریالیسم مبارزه کارگران به فراموشی سپرده شده بود و از سویی دیگر آن همه کتاب درباره یال و کوپال امپریالیسم نوشته می‌شد، ولی در این خصوص که مسئله روز کارگران بود یعنی همان اخراج و پیکارسازی که برای کارگران آشناست، چیزی نوشته نمی‌شد.

با این وجود کارگران با تمام موانعی که در سر راهشان ایجاد می‌کنند راهی جز مبارزه و متشکل شدن علیه سرمایه ندارند.

کارگران برای متشکل شدن علیه سرمایه و برداشتن هر گامی که در این راستا برمی‌دارند به آگاهی نیاز دارند، و در همین عرصه است که تئوری درگیر با پیکار اجتماعی می‌شود. در ضمن پیکار اجتماعی خود نیز جلایی تازه می‌یابد که در ادامهٔ مطلب به آن می‌پردازیم.

فعالان کارگری ضد سرمایه‌داری نیز اگر نگران عدم آگاهی بدنهٔ کارگری هستند و به ضرورت نقش آگاهی در پیشبرد مبارزات بها می‌دهند با دیدگاه‌های گذشته فاصله گرفته‌اند. که این موضوع در نوشته‌ها و نقدهایی که نسبت به گذشته و به ویژه در برخورد با فرقه‌گرایی و سندیکالیسم در جنبش طبقه کارگر به خوبی مشهود است که بایستی به موضوع آموزش کارگران و نقش آگاهی در پیشبرد مبارزات کارگری اهمیت بیشتری بدهند.

به زعم من نقد این گرایش‌ها قدمی است در راه متشکل شدن و ارتقاء آگاهی طبقه کارگر و ضرورت آن به خوبی احساس می‌شود. اما بسیاری از این بحث‌ها به طور مجرد و جدا از واقعیت‌هایی است که طبقه کارگر با آن هر روز دست و پنجه نرم می‌کند. بحث‌های ملموسی نیستند و به مثابه تئوری که بایستی مبارزات روزمره کار علیه سرمایه را اعتلا بخشد عمل نمی‌کنند. اصلاً درصدد نفی نقد نگرش‌های غیرپروولتری نیستیم بلکه آن را جزء الزامات مبارزه طبقه کارگر می‌دانیم، بلکه بر این باوریم که این نقدها از مسایل جاری مبارزهٔ طبقه کارگر شروع نمی‌شود. بیشتر گروه‌ها مورد خطاب قرار می‌گیرند. آنچه باید مورد نقد قرار گیرد رویکرد آن‌ها در جنبش کارگری است. اتفاقاً همین جاست که نقد به یک نیروی مادی علیه گرایش‌های غیرکارگری تبدیل می‌شود. در غیر این صورت بحث‌ها و نقدها صرفاً در سطح محافل باقی می‌ماند و فقط در میان گروه‌ها مطرح می‌شود. در حالی که کارگران با مسایل دیگری درگیرند و هدف بایستی این باشد که این فاصله کم شود، به زبان دیگر یکی شوند و یکدیگر را بارور کنند.

بررسی قانون کار و شوراهای اسلامی برای بدنه کارگری که در فعال شدن توده کارگری در مبارزات علیه پایین بودن دستمزد و دیگر مسایل رویاروی کارگران نقش مهمی دارد، خود یک موضوع جدی آموزشی است برای متشکل شدن کارگران علیه سرمایه و کارمزدی؛ و از سوی دیگر، در همین راستا می‌توان نگرش‌های رفرمیستی را به طور عینی و ملموس به تصویر کشید که چگونه مبارزات کارگران را در چارچوب سرمایه میخکوب می‌کنند، چگونه کارگران را از مبارزه با سرمایه برحذر می‌دارند و در نتیجه نقد سندیکا که از طرف رفرمیست‌ها (فرقه‌ای و سندیکالیستی) به عنوان تنها تشکل کارگری با بوق و کرنا از آن یاد می‌کنند چه مضمون و محتوایی دارد. سندیکاهای کارگری در آمریکا و اروپا که از چهارچوب سرمایه تخطی می‌کنند و هر کارگری که بخواهد از مدار سرمایه عبور کند از کار بیکار می‌شود. اختلاف سندیکاها در آمریکا در حد اختلاف حزب جمهوری و حزب دموکرات است. حقیقت آن است که سندیکاها در آمریکا و اروپا، حصار و زنجیری شده است بر دست و پای کارگران برای جلوگیری از مبارزه علیه سرمایه، و کارگران برای آن که بتوانند تشکل ضد سرمایه‌داری همسو با منافع خود را به وجود آورند بایستی این حصار را بشکنند.

پا به پای مبارزه کارگران علیه سرمایه فرهنگ کاذب بورژوازی برای تحمیق کارگران و واقعی جلوه دادن دنیای سرمایه‌داری به خورد کارگران داده می‌شود. بر کارگران پیشرو و مبارز است که با تهیه جزوه‌ها و کتاب‌های آموزشی در مورد تولید ارزش اضافی و ارتباط آن با مبارزه کارگران، با کمی حقوق که کارگران در مبارزاتشان با سرمایه درگیر هستند، با زبانی ساده که برای توده‌ها قابل فهم باشد، بپردازند. منظور از ساده‌نویسی عامیانه کردن مسایل علمی نیست بلکه بیشتر شرح مطلب با مثال‌های مشخص و ملموس موردنظر است. به گفته دوستی تیز بین کارگران در ضمن کار مشکل‌ترین اصطلاحات فنی را یاد می‌گیرند و کار به روش علمی را به خوبی می‌آموزند چرا که ضرورت کاری‌شان ایجاب می‌کند آن را یاد بگیرند؛ شاید یاد گرفتنش به نحوی با سیر کردن شکم خود و زن و فرزندشان در پیوند باشد.

اگر موضوعات کارگری در ارتباط با زندگی مبارزاتی کارگران باشد و به دور از مسایل انتزاعی نوشته شوند فهم و درک مسایل را برای کارگران آسان می‌کند.

این یادداشت خود نقدی است بر نوشته‌های گروهی که از نقش تئوری در پیکار اجتماعی و نقش علم در مبارزه روزمره کارگری سخن می‌رانند، اما در واقع از یک بحث نظری صرف فراتر نمی‌روند؛ چرا که تئوری در عالم خیال در محک پراتیک اجتماعی قرار نمی‌گیرد. بر این گونه نوشته‌ها تنها می‌توان نظریه «ناب» نام گذاشت که هیچگاه گرهی از گره‌های بیشمار کارگران نمی‌گشاید. امروز کارگرتشنه مسائل تئوریک و علمی در مورد توضیح مسائلی چون کمی حقوق، اضافه کاری اجباری، عدم امنیت شغلی و ربط آن‌ها با دنیای سیاست است، که می‌توان عنوان کرد در این حوزه تاکنون کار نشده است. اینجاست که طبقه کارگر نیاز به پیشروان کارگری دارد و این خود عرصه‌ای است که تئوری و پیکار اجتماعی همدیگر را یاری می‌دهند و یا قلب و مغز طبقه کارگر همدیگر را پیدا می‌کنند.

با پرداختن به این قبیل مسایل است که می‌توان گامی در جهت متشکل شدن طبقه کارگر برداشت که در بالا به آن اشاره شد. کارگران به طور پراکنده و عمدتاً خودپوی درگیر مبارزه هستند، اما به خاطر نداشتن تشکل ضدسرمایه‌داری نتوانسته‌اند به طور متحد و منسجم به مقابله با سرمایه برخیزند.